

### متن پرسش

با سلام و وقت بخیر خدمت استاد گرامی: نکاتی در مورد «صداقت در خانواده» پیش آمده که خواستیم طی سؤالاتی با شما در میان بگذاریم. پیشاپیش از جواب‌هایی که می‌فرمایید تشکر می‌کنیم:

۱. انسانی صادق است که باور، گفتار و رفتارش با عالم واقع منطبق باشد و وجودش آینه‌ای است که نفس‌الامر را در مواجهه با دیگران منعکس می‌کند. پیامبران و اولیاء الهی از جمله مصادیق انسان‌های صادق هستند. چه الزاماتی وجود آدمی را آماده‌ی اتصاف به صفت صادق می‌کند؟ ۲. در خانواده‌هایی که از همه‌ی شئون خانواده تقدس‌زدایی شده‌است و نقش پدر و مادر به کارکردی ابزاری تقلیل یافته‌است و صداقت در سطح نازلی در خانواده حضور دارد، چه آسیب‌هایی فرزندان را تهدید می‌کند؟
۳. صداقتی که در جامعه‌های سکولار برقرار است با صداقتی که در جامعه‌ی اسلامی حاکم است چه تفاوت‌هایی دارد و صادق بودن و حقیقت را وارونه جلوه ندادن، در زندگی زناشویی چه برکاتی دارد؟
۴. صداقت در زندگی زناشویی که برمدار شرع مقدس است، چه حدودی را شامل می‌شود، آیا امری مطلق است یا می‌توان گاهی اوقات صداقت را حد زد؟ ۵. استاد آیا زن یا شوهر برای حفظ زندگی زناشویی در برابر دروغ‌گویی همسرشان باید صبر کنند و آن را امتحانی از جانب خداوند قلمداد کنند یا دروغ‌گویی می‌تواند عاملی برای طلاق آن‌ها باشد؟ ۶. شخص دروغ‌گو با چه دستورالعملی می‌تواند نسبت به دروغ آنقدر حساس شود که حقیقت دروغ و آثار سوء آن را به عینه ملاحظه کند و از آن حذر کند؟ ۷. استاد با توجه به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» فضای غالب غرب، زندگی بر مدار توهم است و ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به خاطر سلطه‌ی رسانه‌های جمعی، تحت تاثیر این فضا هستیم. در زمان پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان، غرب نقشی در شکل‌دهی باورها نداشت. اما به مرور پای فضای توهم‌محور غرب به خانه‌های ما باز شد. تمام تلاش خود را صرف فربه کردن ماهیت آدمی در مقابل وجود کرد. جسم‌ها فربه گشتند و بال‌های وجود، توان بالا کشیدن جسم‌ها را ندارند. ما در چنین فضایی نفس می‌کشیم. به نظر شما راه برون‌رفت از این اوضاع چیست؟ ۸. در فضای مدرنیته، آدمی بر عقلی تکیه دارد که از آبخوری الهی برخوردار نیست و اگر اظهار می‌کند که خدا را باور دارد، خدایی خودساخته را می‌پرستد. عقلی که ادعا می‌کند هیچ غیرممکنی برای او وجود ندارد. عقلی خودبنیاد که تحت تاثیر قوه‌ی خیال، هر روز را در رسیدن به آرزویی سپری می‌کند. با این عقل است که تصمیم می‌گیرد ازدواج کند، بچه‌دار شود و... استاد چنین انسانی که در روزمره‌گی‌ها به نشخوار مردگی مشغول است، چگونه به خود می‌آید. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که برآیند انقلاب اسلامی است. چگونه می‌شود در چنین فضای انقلابی، آدمی از خود بیگانه باشد و به خود دروغ بگوید. با

خدایی خودساخته زندگی کند و تحقیق و جستجو درباره‌ی ماشینی که قرار است بخرد، مهم‌تر از بازسازی باورهای و اعتقاداتش باشد؟ ۹. به گفته‌ی امام خمینی همان‌طور که قرآن انسان‌ساز است، زن نیز انسان‌ساز است. زن هدف تهاجم‌های فرهنگی شرق و غرب قرار گرفته‌است. دشمنان ایران اسلامی می‌دانند اگر زنان را به خیابان‌ها بکشانند و در اموری که به وجه ناپایدار آدمی وابسته است، مشغول کنند، می‌توانند بدون هیچ جنگی کشور را زیر سلطه‌ی خود بیاورند. ما زنان چگونه می‌توانیم نقشی- انسان‌سازی - که به عهده داریم و دارد به فراموشی سپرده می‌شود را ایفا کنیم؟ ۱۰. استاد با توجه به کتاب «زن آنگونه که باید باشد»، زن باید تسلیم خواست مرد باشد و زن و مرد در وحدتی متعالی تنها و تنها وجود قدسی خانواده را مدنظر داشته‌باشند و از خود و منیت برای تحقق هدفی والاتر رها شود. در جامعه‌ی کنونی چه اتفاقی می‌افتد که زن این نقش خطیر را پس می‌زند و از به دوش کشیدنش سرباز می‌زند. آیا برخلاف فطرتش عمل می‌کند و به خود دروغ می‌گوید؟ و چه عواملی سبب می‌شود که به آنچه فطرتش به او القاء می‌کند گوش نکند.

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اجازه دهید ذیل هر سؤال، جواب مربوطه را بگذارم تا بین سؤالات و جواب‌ها رابطه برقرار باشد:

۱- انسانی صادق است که باور، گفتار و رفتارش با عالم واقع منطبق باشد و وجودش آینه‌ای است که نفس‌الامر را در مواجهه با دیگران منعکس می‌کند. پیامبران و اولیاء الهی از جمله مصادیق انسان‌های صادق هستند. چه الزاماتی وجود آدمی را آماده‌ی انصاف به صفت صادق می‌کند؟

**جواب ۱-** عالم و واقعیات آن عطیه‌ی الهی است، هر اندازه انسان خود را در «صدق» پرورش دهد، عالم به صورت واقعی‌اش بر او رخ می‌نمایند و تا گشوده‌شدن پنجره‌ی حقیقت برایش او را جلو می‌برد. لذا در روایت از امام صادق «علیه‌السلام» داریم: که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَ الْفَاجِرِ» به راستی خدا عز و جل پیغمبری را مبعوث نکرده است جز به راستگویی و پرداخت امانت به نیکو کار و بدکار.

۲- در خانواده‌هایی که از همه‌ی شئونات خانواده تقدس‌زدایی شده‌است و نقش پدر و مادر به کارکردی ابزاری تقلیل یافته‌است و صداقت در سطح نازلی در خانواده حضور دارد، چه آسیب‌هایی فرزندان را تهدید می‌کند؟

**جواب ۲-** هر انسانی برای زیستن خود نیاز به نمونه‌ای از زیستن صحیح دارد و والدین روی هم رفته در شرایطی که فرزندان به‌سر می‌برند نمونه‌ای از زیستن معقول می‌باشند و اگر فرزندان محوریت آن‌ها را از دست بدهند، به سرگردانی دچار می‌شوند به همان معنایی که اگر انسان‌ها در زندگی در دنیا الگو بودن انسان‌های معصوم یعنی امامان را از دست بدهند. آری! والدین نیز باید شخصیت خود را پاس دارند و نمونه و اسوه‌ای صمیمی و ارزشمندی برای فرزندان‌شان باشند و در صدق و صفای خود، معنای

صدق و صفا را به فرزندان خود بیاموزند تا معنای زندگی را به آن‌ها هدیه کرده باشند. و اساساً هدف اصلی عبادات آن است که انسان را به صفا و صدق بکشاند و در همین رابطه رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِيَذَلِكَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ» به نمازخواندن و روزه گرفتن آنها فریب نخورید، زیرا بسا که مرد انس گیرد به نماز و روزه تا آنجا که اگر آن را وانهد به هراس افتد ولی آنها را بیازمائید به راستگویی و امانت پردازی.

باید متوجه باشیم کسی که پروای راستی و راستگویی ندارد راستگو نیست. آیا کسی که همه‌ی حقیقت‌ها را برای به کرسی نشاندن حقیقت خود زیر پا می‌گذارد دروغگو نیست؟ با این همه دروغ‌گویان گرچه با اغراض شخصی دروغ می‌گویند ولی امکان دروغ‌گویی را آن‌ها پدید نیاورده‌اند. با امکان دروغ‌گویی است که اشخاص می‌توانند زبان به دروغ بکشایند. مثال اتم دروغ‌گفتن به خود این است که شخص خود را میزان حق بداند و هر چه را بالطبع و قول و رأی خود سازگار نبیند باطل انگارد. دروغی که با قصد گفته می‌شود دروغ به دیگران است، دروغ به خود معمولاً با قصد، قرین نیست. بدترین دروغ‌ها از زبان کسانی بیرون می‌آید که به خود دروغ گفته‌اند و پروای محروم‌شدن از انس با حقیقت را ندارند و اعضای خانواده باید نسبت به این امر حساس باشند تا فرشتگان الهی از خانه‌ی آن‌ها نگریزند.

۳- صداقتی که در جامعه‌های سکولار برقرار است با صداقتی که در جامعه‌ی اسلامی حاکم است چه تفاوت‌هایی دارد و صادق بودن و حقیقت را وارونه جلوه ندادن، در زندگی زناشویی چه برکاتی دارد؟  
**جواب ۳-** صداقت اصیل یعنی راستگویی برای نزدیکی به خدایی که عین صداقت یعنی «أَصْدَق» است و قرآن در این رابطه می‌فرماید: «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ» چه کسی در گفتار از خداوند صادق‌تر است؟ ولی صداقت سکولار با انگیزه‌ی داشتن دنیای بیشتر انجام می‌شود و به همین جهت صدق آن با صفای شخصیتش همراه نیست و از سیطره و سلطه‌ی نفس امّاره‌اش آزاد نمی‌شود و صدق و راستگویی او پنجره‌ای به سوی حقیقت در مقابل او نمی‌گشاید تا از بند پوچی و نیهیلیسم آزاد گردد.

۴- صداقت در زندگی زناشویی که برمدار شرع مقدس است، چه حدودی را شامل می‌شود، آیا امری مطلق است یا می‌توان گاهی اوقات صداقت را حد زد؟

**جواب ۴-** خانه، کانون توحید است. اولین نتیجه ازدواج این است که انسان، دیگر برای «خود» ش نیست. با ازدواج، يك هسته توحیدی تشکیل می‌شود که هر عضوی فانی در آن هسته است و هویت خود را در هویت هسته توحیدی خانواده می‌جوید. «خانواده» به معنای حقیقی اش عین توحید است، همانطور که صفات الهی در ذات حضرت حق فانی است و کثرت صفات، او را از مقام وحدانی خارج نمی‌کند، یا همانطور که انسان موحد با ظهور نور احدی از خود چیزی نمی‌بیند؛ توحید خانواده نیز یعنی نفی فردیت فرد در جمع. انسان در مقابل حضرت ربّ العالمین خودی ندارد. استغراق در حاکمیت حکم خدا را «توحید» می‌گویند، چون در آن حالت انسان از خود، فانی و به حق باقی می‌ماند.

شود. خانواده هم به عنوان يك واحد توحیدی، ابتدا فردیت فرد را در خود فانی میکند، شخصیت جمعی مخصوص آن خانواده را در او احیاء منماید، نظیر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

با این دید ملاحظه می فرمایید چقدر تشکیل خانواده برای هر زن و مردی مورد نیاز است! در هسته ی توحیدی خانواده است که خودخواهی انسان از بین می رود؛ دیگر شما نمی توانی «خود فردی» ات باشی و اگر بخواهی بر منیت خود اصرار کنی واقعاً هم برای خودت زندگی را جهنم می کنی و هم برای بقیه. اساساً هرکس به اندازه ای در خانواده اش خوشبخت است که توانسته باشد در مقابل هسته خانواده به نفی خود فردی دست یابد. دقت کنید؛ عرض کردم برای خانواده، نه برای همسرش؛ برای اینکه همسر او هم باید نفی خود کرده باشد. اگر فقط یکی از آنها خود را نفی کرده باشد، هرگز به نتیجه مطلوب و متعالی نمی رسند.

یکی از مشکلاتی که امروزه در بعضی از خانواده ها دیده می شود این است که یکی خودش را برای دیگری نفی می کند. بعضاً مرد برای آنکه خودش را از دست گله های همسرش راحت کند، می رسد به اینکه «هرچه خانم بگوید» را عمل کند! این آقا فکر نکرده است اتفاقاً با این تصمیم گیری، همسرش را از بین برده است، چون او را به يك من بزرگتر تبدیل کرده و خودش را هم از بین برده است چون در دل هسته توحیدی خانواده منیت خود را نفی نکرده بلکه در منیت همسرش منیت خود را نفی کرده است. باید آنها هر دو به این مرحله برسند که در حکم جامعی که خدا بر این خانواده حاکم کرده است، خود را نفی کنند، یعنی نفی امیال فردی برای يك هدف بزرگتر. عین کاری که شما برای اسلام می کنید؛ مگر بنا نیست همه ی ما برای اسلام نفی بشویم؟! فرمودند که پولتان را خرج سلامتی بدنتان کنید و بدنتان را در خدمت اسلام قرار دهید ولی وقتی پای تهدید شدن اسلام وسط است، دیگر این حرفها نیست که باید مواظب سلامتی مان باشیم، می گویند: باید جسم و جان خود را نفی کنید. چرا؟ برای این که پول اگر خرج سلامتی نشود، به چه دردی می خورد؟! پول برای سلامتی است ولی سلامتی برای بندگی خدا و نفی منیت در حکم خداوند است، تا انسان به بقای نور الهی باقی شود. حالا حساب کنید این «بود فردی» اگر با تجلی نور اسلام در انسان نفی شود، بقای انسان بقای متعالی می گردد! درست مثل پولی است که وقتی خرج سلامتی بشود، پول با برکتی شده است، خود آدم هم که خرج اسلام بشود، تازه به درد بخور خواهد شد. «خانواده» از نظر اسلام چنین محیطی است و دائم باید به ایجاد چنین شرایطی فکر کرد. وعده خداوند در آیه «جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» که می گوید خداوند بین همسران دوستی و ایثار قرار داد، چنین شرایطی را مد نظر انسان قرار می دهد. شرایطی که خداوند طبق آیه فوق بین دو همسر ایجاد می کند طوری است که هر يك از آنها دغدغه ی کمال دیگری را دارد و به توحید شدن خانواده می اندیشند. در يك خانواده سالم، اگر آدم چشمش باز باشد و به این امر دقت کند، می بیند که چه زن و چه مرد هرکدام به نوبه خود شدیداً برای استوانه خانواده دل می سوزانند و ایثار می کنند، سعی در نفی خودخواهی های خود دارند و هزاران تلاش از این

نمونه.

صداقت در چنین کانونی هراندازه بیشتر باشد بهتر است مگر آن که بعضاً لازم نیست که مرد خانه یا زن خانه چیزهایی که موجب کدورت خاطرش می‌شود بداند. مثل آن که همسر نباید غیبت کسی را برای همسرش بکند.

۵. استاد آیا زن یا شوهر برای حفظ زندگی زناشویی در برابر دروغ‌گویی همسرشان باید صبر کنند و آن را امتحانی از جانب خداوند قلمداد کنند یا دروغ‌گویی می‌تواند عاملی برای طلاق آن‌ها باشد؟  
**جواب ۵.** به نظر بنده به حکم آیه‌ای که می‌فرماید: «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/ ۷۲) باید با بزرگواری از دروغی که همسرش می‌گوید عبور کرد و حتی به روی او نیاورد، زیرا عموماً انگیزه‌ی او از این نوع دروغ‌گفتن‌ها فساد نیست، فکر می‌کند این‌طور زندگی را بهتر می‌کند و لذا به انگیزه‌ی او باید نظر کرد و با محبت زمینه را فراهم کرد که خود به خود از نقص دروغ‌گفتن رهایی یابد.

۶. شخص دروغ‌گو با چه دستورالعملی می‌تواند نسبت به دروغ آنقدر حساس شود که حقیقت دروغ و آثار سوء آن را به عینه ملاحظه کند و از آن حذر کند؟

**جواب ۶.** با نظر به صفای صداقت و آثار منفی دروغ، انسان از دروغ فاصله می‌گیرد. در روایت داریم که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: چهار چیز است که اگر در هرکے باشد، منافق است و در هرکس یکی از آن صفات باشد، بخشی از نفاق در او هست تا وقتی که آن را رها کند: چون خبر دهد دروغ گوید و چون وعده دهد، خلف وعده کند و چون عهد و قرار نهد، مکر نماید و به هنگام مخاصمه و محاکمه، راه گناه پیش گیرد. آری! چنین فردی عملاً از تجلی نور خورشید حقیقت محروم می‌شود و به خود واگذاشته می‌گردد.

۷. استاد با توجه به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» فضای غالب غرب، زندگی بر مدار توهم است و ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به خاطر سلطه‌ی رسانه‌های جمعی، تحت تاثیر این فضا هستیم. در زمان پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان، غرب نقشی در شکل‌دهی باورها نداشت. اما به مرور پای فضای توهم‌محور غرب به خانه‌های ما باز شد. تمام تلاش خود را صرف فربه کردن ماهیت آدمی در مقابل وجود کرد. جسم‌ها فربه گشتند و بال‌های وجود، توان بالا کشیدن جسم‌ها را ندارند. ما در چنین فضایی نفس می‌کشیم. به نظر شما راه برون‌رفت از این اوضاع چیست؟

**جواب ۷.** اگر متوجه شدیم مسئله‌ی ما رجوع به حقیقت است و توهم و تکبر و دروغ حجاب حقیقت می‌باشد، جذبات فرهنگ غربی که عموماً عامل تحریک و همیّات انسان‌ها است، از جذبات خود فرو می‌افتد. عمده آن است که متوجه باشیم زندگی با نور حقیقت از همه‌ی لذّات، لذت‌بخش‌تر است و تفکر انسانی را نورانی می‌گرداند. وقتی مسئله‌ی ما رجوع به حقیقت شد متوجه‌ی راه رسیدن به حقیقت می‌شویم و آن راه که همان شریعت الهی و قرآن و روایات است، برای ما معنای دیگری پیدا می‌کند و می‌فهمیم چرا خداوند در این دوران خواسته است ما با انقلاب اسلامی در جای دیگری غیر از آن‌جایی که بشر و هم‌زده‌ی غربی قرار دارد، قرار بگیریم.

۸. در فضای مدرنیته، آدمی بر عقلی تکیه دارد که از آبخشوری الهی برخوردار نیست و اگر اظهار می‌کند که خدا را باور دارد، خدایی خودساخته را می‌پرستد. عقلی که ادعا می‌کند هیچ غیرممکنی برای او وجود ندارد. عقلی خودبنیاد که تحت تاثیر قوه‌ی خیال، هر روز را در رسیدن به آرزویی سپری می‌کند. با این عقل است که تصمیم می‌گیرد ازدواج کند، بچه‌دار شود و... استاد چنین انسانی که در روزمره‌گی‌ها به نشخوار مردگی مشغول است، چگونه به خود می‌آید. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که برآیند انقلاب اسلامی است. چگونه می‌شود در چنین فضای انقلابی، آدمی از خود بیگانه باشد و به خود دروغ بگوید. با خدایی خودساخته زندگی کند و تحقیق و جستجو درباره‌ی ماشینی که قرار است بخرد، مهم‌تر از بازسازی باورهای و اعتقاداتش باشد؟

**جواب ۸.** مهم آن است که بدانیم آنچه در مقابل ما قرار گرفته است و آینده‌ی ما را می‌سازد، چیزی غیر از آنی است که فعلاً غرب در آن قرار دارد. با انقلاب اسلامی است که وقتِ باقی تاریخی ملت ما شروع شده تا در بستر آن در وقتِ تفکر خود قرار گیرد به طوری که گوش‌ها مستعد شنیدن پیام آن می‌شود و سخنانی که به فرهنگ سکولار اشاره دارد، برایش شنیدنی نیست و آن را پیامی نو و زنده که از نیهیلیسم دوران نجاتش دهد، نمی‌یابد.

در تاریخ انقلاب اسلامی چیزی غیر از رسیدن به توسعه‌یافتگی برای انسان مهم می‌شود و نقش متفکران در این‌جا ضروری است تا راه آینده را مطابق تاریخ انقلاب اسلامی نشان دهند تا معلوم شود جریان‌هایی که به نحوی به انسانی اصالت می‌دهند که معنای خود را در فرهنگ غربی می‌جویند از جنس تاریخ انقلاب اسلامی نیستند، و این اساسی‌ترین وظیفه‌ی متفکران تاریخ انقلاب اسلامی است تا در نتیجه‌ی چنین تفکری انسان‌ها معنای دیگری برای خود تصور کنند. در این صورت است که خانه و خانواده معنای دیگری به خود می‌گیرد و «زن» به عنوان ستون خانواده رسالتی را برای خود می‌یابد که همانند یک سردار جنگی، پیشامدهایی که به ظاهر ناگوار می‌آید، می‌تواند تحمل کند.

۹- به گفته‌ی امام خمینی همان‌طور که قرآن انسان‌ساز است، زن نیز انسان‌ساز است. زن هدف تهاجم‌های فرهنگی شرق و غرب قرار گرفته‌است. دشمنان ایران اسلامی می‌دانند اگر زنان را به خیابان‌ها بکشانند و در اموری که به وجه ناپایدار آدمی وابسته است، مشغول کنند، می‌توانند بدون هیچ جنگی کشور را زیر سلطه‌ی خود بیاورند. ما زنان چگونه می‌توانیم نقشی-انسان‌سازی- که به عهده داریم و دارد به فراموشی سپرده می‌شود را ایفا کنیم؟

**جواب ۹-** عنایت داشته باشید که مسلماً جهان آینده، جهان غرب نیست و لذا باید به زنان جامعه‌ی اسلامی آینده‌ای را نشان داد که در آن آینده، انسان‌ها به چیزی بالاتر از ثروت و قدرت فکر می‌کنند. در چنین روحیه‌ای است که شما با تمام امید و امیدواری بر چیزی باید تکیه کنید که آن حضور تاریخی ملت ما است و در این رابطه زنان نقش اساسی خواهند داشت و اگر متوجه‌ی این نقش اساسی خود شوند، به راحتی از روزمرگی‌ها فاصله می‌گیرند و در وظیفه‌ی جدی خود، خود را می‌پروراندند. حقیقت این است که تا وقتی چشم‌ها طرح آینده‌ای را در افق نبینند و دل‌ها امیدوار نشوند، تفاهم

حتی تفاهم بین زن و شوهر به میان نمی‌آید و فکرها و دست‌ها برای همکاری و هماهنگی جهت ساختن یک زندگی به‌کار نمی‌افتد. انسان‌ها را اشتراک در «امید» و تعلق به غایت، به هم می‌پیوندد و هماهنگ می‌سازد و به آن‌ها همت رسیدن به مقصد می‌دهد و این در خانواده‌ی ما گم‌شده است و تا تعهد نسبت به انقلاب اسلامی و آینده‌ی این مرز و بوم جدی گرفته نشود، همچنان گرفتار این مشکلات هستیم. پس باید بر این موضوع تأکید نماییم.

۱۰. استاد با توجه به کتاب «زن آنگونه که باید باشد»، زن باید تسلیم خواست مرد باشد و زن و مرد در وحدتی متعالی تنها و تنها وجود قدسی خانواده را مدنظر داشته‌باشند و از خود و منیت برای تحقق هدفی والاتر رها شود. در جامعه‌ی کنونی چه اتفاقی می‌افتد که زن این نقش خطیر را پس می‌زند و از به دوش کشیدنش سرباز می‌زند. آیا برخلاف فطرتش عمل می‌کند و به خود دروغ می‌گوید؟ و چه عواملی سبب می‌شود که به آنچه فطرتش به او القاء می‌کند گوش نکند.

**جواب ۱۰.** همان‌طور که عرض شد در کانون توحیدی خانواده «زن» تسلیم خواسته‌های مرد نیست، بلکه هر دو متعهد نسبت به اهداف کانون توحیدی خانواده هستند و هر کدام سعی می‌کنند برای آن هدف بزرگ در خدمت همدیگر باشند. و امروز این مسئله فراموش شده است و علتش یک چیز بیشتر نیست و آن گم‌شدن معنای زندگی است. آن زندگی که جز به‌سربردن با حقیقت چیز دیگری نمی‌باشد. کافی است ما متوجه شویم بشر در حال توبه‌ی تاریخی است و در این رابطه می‌بینید که نه‌تنها ارادتش به شهید و شهادت کم نشده است، بلکه بیش از پیش در تجلیل شهدای مدافع حرم قدم جلو می‌گذارد. باید چنین حقیقتی را که زنان ما را بیش از مردان ما فرا گرفته است به آن‌ها متذکر شویم و با اندک تغییری که در ظاهر آن‌ها مشاهده می‌کنیم، از آن‌ها مأیوس نگردیم. موفق باشید